



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

تاریخ پنهان منشور کبیر

پیتر لاینباو

ترجمه‌ی: آراز امین ناصری



اسفند ۱۴۰۰

مقدمه‌ی مترجم: ماگنا کارتا یا منشور کبیر یا آن‌گونه که در زمان خود خوانده می‌شد، معاهده‌ای است بین پادشاه انگلستان جان از خاندان آنجولین که اصالتاً تباری فرانسوی داشتند و اربابان فئودالی وقت بریتانیا در مورد محدود کردن اختیارات پادشاه و مقید کردن وی به پیروی از قانون. اگرچه منشور در ابتدا بیش‌تر جنبه‌ی نمادین داشت و تا مرحله تثبیت نهایی در قرن هفدهم فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرد، اما در الاهیات بورژوا-دموکراتیک، با آب و تاب به آن به‌عنوان منشاء قانون‌مداری، حکومت مشروطه و احترام به حقوق بشر ارجاع داده می‌شود. برای پرهیز از سوءتفاهم، مقصود از نظام‌های بورژوا دموکراتیک، دموکراسی‌های سیاسی عصر ما هستند که به‌رغم پوسته‌ی انتخاباتی و قانون‌محور خود، در واقعیت خطری را متوجه نظام سلطه‌ی مادی و دیکتاتوری اقتصادی‌ای که از سوی طبقه‌ی سرمایه‌دار بر توده‌ی مردم اعمال می‌شود، نمی‌کنند و در مقابل، هم با زور سرنیزه و هم با دست و پا کردن توجیهات ایدئولوژیک برای این رژیم‌ها، در مقام نگاه‌بانان تمام‌قدشان ظاهر می‌شوند.

مقاله‌ی پیش رو در یک کلام خوانشی پرولتری از منشور کبیر به دست می‌دهد. خوانشی که به‌جای حقوق بورژوا-لیبرال، از حق مردم پایمال شده در دفاع از معیشت‌شان و حق دسترسی‌شان به منابع زیست مشترک بشری صحبت می‌کند. منابعی که طبیعت مشترکاً در اختیار انسان‌ها قرار داده اما توسط عده‌ای قلیل غصب و به تصاحب شخصی درآمده و در خدمت استثمار عامه مردم قرار گرفته‌اند. این تفسیر رادیکال‌تر از منشور، بر بندهایی از آن دست می‌گذارد که در روایت‌های استاندارد مسکوت گذاشته شده‌اند. بندهایی که درباره‌ی حق توده‌ی مردم برای دسترسی به مشاعات، به منابع مشترک طبیعت، به امکان همیاری و به امکان مراقبت از یکدیگر در مصائب زندگی است.

باشد که منشور کبیر که تاکنون انحصاراً با اراده و زبان قدرت حاکم و در خدمت تداوم سلطه‌ی آن تفسیر شده، نقطه اتکایی باشد برای مردم پایمال شده که در رزم‌شان برای ساختن دنیایی بهتر برای همه انسان‌ها رد پای پررنگ خود را در تاریخ بازبند.

یک توضیح فنی: مقاله‌ای که می‌خوانید حاوی ارجاعات متعدد زبانی به انگلستان قرون وسطی و نظامات مادی، اجتماعی و حقوقی آن است. مفاهیمی که درک آن‌ها به دلیل تغییر شرایط تاریخی، شاید حتی برای خواننده‌ی انگلیسی‌زبان هم چندان آسان ننماید. بسیاری از این مفاهیم فاقد معادل‌های سراسر است امروزی هستند. در ترجمه کوشش شده تا آن‌جا که امکان دارد این مفاهیم و اصطلاحات برای درک خواننده توضیح داده شوند. در هر صورت مترجم مسئولیت لغزش‌های احتمالی خود را در یافتن

معادل‌های مناسب یا حتی برداشت نادرست از برخی از آن‌ها پیشاپیش می‌پذیرد و از بابت آن‌ها پوزش می‌خواهد.

مقدمه. فرمانده مارکوس، سخنگوی شورش مردم بومی که در سال ۱۹۹۴ ظهور کرد [اشاره به جنبش زاپاتیست‌ها در چیپاس مکزیک]، در یکی از بیانیه‌های خود از جنگ لانکاندان آمریکای مرکزی از بین همه‌ی چیزهایی که می‌توانست درباره‌ی آن‌ها صحبت کند، به منشور کبیر اشاره کرد. این شورش درخشان پسامدرن، به یک منبع ملال‌آور پشامدرن ارجاع می‌داد. چرا؟

مارکوس نیروهای جهانی‌ای را توصیف کرد که روزانه ۹۲۰۰۰ بشکه نفت می‌سوزانند و پشت سر خود «تخریب زیست محیطی، غارت کشاورزی، تورم بیش از حد، اعتیاد به الکل، فحشا و فقر» باقی می‌گذارند، در حالی که دهقانان در منطقه‌ی اوکوسینگوی چیپاس [در مکزیک] مجبورند برای زنده ماندن چوب ببرند. مشاعات روستاها (*Ejido*) نابود شده و حافظ قانونی آن، یعنی ماده‌ی ۲۷ قانون اساسی مکزیک لغو شده است.

داستان استخراج منابع طبیعی و محدود کردن دسترسی مردم بومی به زمین در سراسر جهان تکرار می‌شود. تابستان گذشته صدها زن پایانه‌ی نفتی اسکراوس (*Esgravos*) شرکت شورن در نیجریه را تصرف کردند (کلمه اسکراوس در پرتغالی به معنی «برده‌داری» است). مهندسان آن شرکت، رودخانه اسکراوس را در منطقه بایت بنین تعریض و جنگل حراً و روستای اوگورودو را نابود کرده‌اند. زنان دیگر نمی‌توانند برای تامین سوخت چوب جمع کنند یا آب تمیز برای نوشیدن از رود بردارند. روسپیگری تنها «شغل با حقوق مناسب» است. (۱)

در روستاهای مرتفع ویتنام، جایی که زنان هیزم، شاخه‌های بامبو، گیاهان دارویی و سبزیجات را جمع‌آوری می‌کردند، اخیراً ذخایر جنگلی توسط حصار فلزی محصور شده است. مردان دیگر نمی‌توانند به طور قانونی از درختان برای جمع‌آوری عسل بالا بروند و نمی‌توانند برای تعمیر خانه‌هایشان چوب ببرند. زنان روستاها به شکل مضاعفی رنج می‌برند. (۲)

این داستان‌ها، سه روند جهانی را منعکس می‌کنند: جنگل‌ها به نفع سود تجاری از بین می‌روند، (۳) فرآورده‌های نفتی به‌عنوان کالای اصلی بازتولید انسان و توسعه‌ی اقتصادی جهان جایگزین می‌شوند و از

مشاعات سلب مالکیت می‌شود. «زندگی از زنان سرچشمه می‌گیرد و غذا از زمین می‌آید» – این‌ها بدیهیات نقد جهانی‌شدن، آزادسازی و خصوصی‌سازی هستند که مدافعان معاصر دیدگاه معیشتی ارائه کرده‌اند. (۴) مایکل واتس از ارباب، جابجاسازی و جداسازی مردم، فقر و آلودگی‌های مرتبط با استخراج نفت به‌عنوان «خشونت نفتی» یاد می‌کند. ایالات متحده این الگو را با جنگ تشدید کرده است.

صدای بومی جنگل‌های چیاپاس، منشور کبیر را نه تنها در دفاع از حفاظت‌های متداول در برابر قدرت دولتی دموکراسی‌های مشروطه بلکه برای دفاع از حق دسترسی به منابع مشترک فرا می‌خواند. چنین چیزی چطور ممکن است؟ اصلاً منشور کبیر چیست؟

منشور کبیر و حقوق بشر. هشت قرن است که منشور کبیر پیوسته مورد تکریم قرار داشته. به قول ساموئل جانسون، منشور «با ریش خاکستری متولد شد.» (* از دانشمندان تا بی‌مایگان، از قضات تا ابلهان، همگی با تحلیل تاریخی، دیرین‌نگاری، ترجمه، تفسیر و شیوه‌ی اعمال آن سر و کله زده‌اند.

ماجرای حقوق سیاسی و قانونی مندرج در آن برای ما معلوم است. در واقع ابعاد منشور از چنان شهرتی برخوردارند که منشور عمدتاً به‌عنوان اسطوره و نماد، به‌عنوان بخشی از بنیاد «تمدن غربی» و دولت مدرن شناخته می‌شود. مجموعه آزادی‌های ماساچوست (۱۶۴۱)، منشور حقوق ویرجینیا (۱۷۷۶)، و متمم پنجم و چهاردهم قانون اساسی ایالات متحده از آن نقل قول کرده‌اند. النور روزولت در سخنرانی سال ۱۹۴۸ خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد که خواستار تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در آن مجمع شد، ابراز امیدواری کرد که این اعلامیه جای خود را در کنار منشور کبیر و منشور حقوق شهروندی باز کند. در سال ۱۹۵۶ وینستون چرچیل اولین جلد کتاب *تاریخ مردم انگلیسی‌زبان را منتشر کرد.* او در آن کتاب «برادری»، «تقدیر» و «امپراتوری» انگلیسی – آمریکایی را با ارجاع به خاطرات دوران کودکی خود از منشور کبیر مورد ستایش قرار می‌داد.

برخی به ریشه‌های تاریخی منشور کبیر نگاه کرده‌اند تا وضعیت اسطوره‌ای آن را به چالش بکشند. جفری رابرتسون می‌نویسد: «ظهور "حقوق" به‌عنوان مجموعه‌ای از پیشنهادات رایج برای محدود کردن حاکمیت، معمولاً به منشور کبیر در سال ۱۲۱۵ نسبت داده می‌شود، در حالی که این سند هیچ ربطی به آزادی فرد فرد شهروندان ندارد. این سند را پادشاهی فئودال که با بارون‌های تبهکار درگیر بود امضا کرد و ناچار شد به خواسته‌های آن‌ها تن دهد.»

اما رابرتسون نیز اشتباه می‌کند. در واقع منشور کبیر / امضا نشد — هیچ مدرکی وجود ندارد که شاه جان (John) می‌توانسته بنویسد. سوال اصلی این است که چه کسی حقوق را به منشور کبیر نسبت می‌دهد و این حقوق چه هستند؟ من فکر می‌کنم یک تفسیر محدود و محافظه‌کارانه از منشور کبیر وجود دارد و یک تفسیر رادیکال‌تر که متمرکز بر شهروندان و توده‌ی مردم است. اولی، که توسط انجمن وکلای آمریکا بر روی سنگ گرانیت حکاکی شده، بر «آزادی تحت قانون» (تاکید از من) تأکید می‌کند. دومی بر اقتدار تحت قانون تأکید دارد — این خوانش، از محافظت در برابر قدرت دولتی فراتر می‌رود و با ریشه‌ی عمیقی که در تجربیات زحمتکشانش دارد، حقوق معاش را برای فقرا پیشنهاد می‌دهد.

مجدداً رابرتسون با خوانش نادرست از تاریخ ادامه می‌دهد: منشور کبیر «اولاً قدرت دولت را محدود کرد (به طور ابتدایی، زیرا پادشاه خود دولت بود)، و ثانیاً شامل عبارات درخوری بود که به تدریج وارد قوانین عادی شدند و در طول قرون، اعجاز بیانی خود را در قوانین عیان کردند.» اعجازنامیدن «عبارات درخور» به معنای نادیده‌گرفتن مبارزه در خیابان‌ها، زندان‌ها، کشتی‌های برده، مطبوعات و پارلمان بر سر تفسیر آن است.

رانیمید و جنگ‌های صلیبی. در سال‌های منتهی به نگارش منشور کبیر، رویدادها در کلیسا و انگلستان به موازات هم پیش رفتند. دوره‌ی پاپ معصوم سوم (۱۱۹۸-۱۲۱۶) مقارن بود با پادشاهی جان در انگلستان (۱۱۹۹-۱۲۱۶). جنگ صلیبی چهارم در ۱۲۰۴ آغاز شد. قسطنطنیه غارت شد. فقط طاعون بابونی توانست به جنایت‌های مسیحیان پایان دهد. در همان سال شاه جان نرماندی را از دست داد. برای جمع‌آوری پول جهت بازپس‌گیری نرماندی و پیوستن به جنگ صلیبی، او بارون‌ها را با وضع مالیات ویژه‌ای (که شوالیه‌ها به‌جای خدمت سربازی پرداخت می‌کردند) منکوب کرد، به فروش زنان دست زد (جان به‌طور منظم در فروش دختران صغیر تحت قیمومیت، خدمتکاران ۱۴ ساله و بیوه‌ها دست داشت)، جنگل‌ها را سرقت کرد و کودکان را برای باج‌خواهی ربود (او ۲۸ پسر گروگان ولزی را به قتل رساند).

در سال ۱۲۰۸، که پاپ جنگ صلیبی وحشیانه‌ای را علیه بدعت‌گذاران منطقه‌ی آلبی در جنوب فرانسه آغاز کرد، شاه جان را تحت تحریم مذهبی قرار داد و در سال بعد او و پادشاهی‌اش را تکفیر کرد. شاه جان با تسلیم پادشاهی خود به‌عنوان تیول فتودالی به پاپ، قائله را حل و فصل کرد.

در سال ۱۲۱۴ جاه‌طلبی‌های شاه جان در فرانسه در نبرد بووین نقش بر آب شد. در فوریه‌ی ۱۲۱۵، جان در مواجهه با کمبود بودجه و در تلاش برای کنترل بارون‌های سرکش، نذر کرد که در صورت پیروزی

جنگی صلیبی را به سرزمین مقدس هدایت کند تا آن را از دست کفارِ مسلمان باز ستاند. او با تبدیل شدن به «جنگجوی راه خدا» امیدوار بود از مصونیت‌هایی برخوردار شود که از وی در برابر بارون‌ها محافظت کند.

دیگر برای این حيله‌ها دیر شده بود. بارون‌ها در ماه مه لندن را تصرف کردند و عهد فرمانبرداری و وفاداری خود را پس گرفتند. در اواسط ماه ژوئن ۱۲۱۵، در مرغزارِ رانیمید (***)، در امتداد رودخانه تیمز، بارون‌های سرکش و شاه جان سوگند خوردند تا بر اساس ۶۳ بندِ عهدنامه‌ی منشور کبیر به یکدیگر وفادار باشند. ۶۳ بندِ آزادی برای «مردان آزاد انگلستان»، مَهر و موم و صلح با بیعت شفاهی با پادشاه مجدداً برقرار شد. این منشور از منافع کلیسا، اشرافِ فئودال، بازرگانان و یهودیان محافظت می‌کرد و در مواردی که اغلب نادیده گرفته می‌شود، حق حیات توده‌ی مردم را به رسمیت می‌شناخت. اجازه بدهید برای درک این مورد آخر، بر روی برخی از بندهای منشور قدری مکث کنیم.

بندهایی از منشور کبیر. از میان مفاد متنوع منشور کبیر، یکی هم فصل مشهور سی‌ونهم آن است که ممنوعیت بازداشت بدون محاکمه، ممنوعیت شکنجه، حق محاکمه توسط هیئت منصفه و حاکمیت قانون همه از آن مشتق شده‌اند:

بند ۳۹: هیچ مرد آزادی را نمی‌توان دستگیر یا زندانی کرد، اموال او را مصادره کرد، وی را از اعتبار قانونی محروم یا تبعید کرد و یا او را به هر نحوی قربانی نمود. ما به او حمله نخواهیم کرد یا کسی را برای حمله به او نمی‌فرستیم، مگر به قضاوت قانونی همتایانش یا بر اساس قانون کشور.

بند ۴۰: حق یا عدالت را به هیچکس نخواهیم فروخت، آنرا از کسی دریغ نخواهیم کرد و اعمال آنرا در حق کسی به تأخیر نخواهیم انداخت.

هم‌چنین می‌بینیم که ردپای «یکی از اولین مراحل بزرگ رهایی زنان را می‌توان در منشور کبیر یافت.» (۵) ارزشمندترین تمهیداتِ فردیِ آن در نزد تنها وقایع نگارِ معاصر، (یک خنیاگر مرتبط با روبرت بتون)، آن‌هایی هستند که با تحقیر زنان برخورد می‌کنند:

بند ۷: هر زن بیوه باید بلافاصله و بدون مشکل پس از مرگ شوهرش، مالک سهم خود از ازدواج و ارث باشد ...

بند ۸: هیچ بیوه زنی را مادامی که بخواهد بدون شوهر زندگی کند نمی‌توان به ازدواج مجبور کرد...

منشور نقطه پایانی بود بر سرقت‌های ظالمان خُرد:

بند ۲۸: هیچ پاسبان یا مامورِ دیگرِ ما نباید ذرت یا سایر دارایی‌های شخصی کسی را از وی بگیرد مگر این‌که در محل و نقداً پول آن‌ها را پرداخت کرده باشد ...

بندهای دیگر را باید بر مبنای اکولوژی انرژی درک کرد. منشور با خصوصی‌سازی منابع مشاع مخالفت می‌کند. بند ۳۳ به حق اشتراکی ماهیگیری اشاره دارد:

بند ۳۳: از این پس همه‌ی سدهایی که برای صید فلّه‌ای ماهی بر روی رودخانه‌های تیمز و میدوی و در سراسر انگلستان بسته شده بودند برچیده می‌شوند مگر در امتداد ساحل دریا ...

و بندهای ۴۷ و ۴۸ به حق اشتراکی بهره‌برداری از جنگل اشاره دارند:

بند ۴۷: همه جنگل‌های خالصه که در زمان ما جنگل شده‌اند باید بلافاصله به جنگل‌های مشاع تغییر پیدا کنند؛ و همین‌طور کرانه‌های رودخانه‌هایی که در زمان ما به اراضی خالصه تبدیل شدند ...

بند ۴۸: همه آداب و رسوم زیان‌آور مرتبط با جنگل‌ها و شکارگاه‌های خرگوش، جنگلداران و شکاربانان، کلانترها و مقامات رسمی آن‌ها، کرانه‌ی رودخانه‌ها و نگهبانان آن‌ها باید بلافاصله در هر شهرستان توسط دوازده شوالیه‌ی قسم‌خورده‌ی همان شهرستان که توسط مردان خوشنام همان شهرستان انتخاب می‌شوند، مورد استعلام قرار گیرند و ظرف چهل روز پس از تکمیل تحقیقات، توسط آن‌ها به طور کامل ملغی شوند تا هرگز دوباره به وضعیت پیشین باز نگردند. ...

بندهای ۳۹ و ۴۰ شناخته شده‌اند، در حالی که بندهای ۴۷ و ۴۸، اگر اصلاً به‌عنوان بخشی از منشور کبیر مورد توجه قرار گیرند، اغلب به‌عنوان بقایای فئودالی یا ویژگی‌های انگلیسی حذف می‌شوند. نگاه دقیق‌تر به آن‌ها سرنخی برای تفسیر وسیع‌تر از منشور کبیر به ما می‌دهد، اما ابتدا باید متوجه باشیم که جنگل‌ها در آن زمان به اندازه‌ی نفت در زمانه‌ی ما برای مردم اهمیت داشتند.

از جنگل طبیعی تا مرتع جنگلی تا جنگل سیاسی. «بلوط‌های خاکستری، نازک، تُنک، زانو زده، خم شده، تا شده، عظیم، عجیب، دارای بازوهای بلند، تغییر شکل یافته، ناقص‌الخلقه ...» این شخصیت‌پردازی از تنه‌های عظیم و تاج‌های کوچک بلوط‌های باستانی استاورتون است. این درختان

قدیمی نه محصول جنگل‌های خودروی عصر یخبندان (۱۳ هزار سال قبل)، بلکه حاصل مراتع جنگلی هستند.

مراتع جنگلی مخلوق بشرند، نتیجه‌ی انباشت قرن‌ها جنگل‌بانی که با دقت زیاد برنامه‌ریزی شده‌اند تا از زمین هم‌زمان برای برداشت چوب و چرای حیوانات استفاده شود. **تنسیغ**، سنتی در مدیریت منابع چوب است مبتنی بر قطع درختان از پایه جهت رویش مجدد شاخه‌های انبوه و باریک و ایجاد هیمنه‌زار. تنسیغ درختانی مثل زبان گنجشک و نارون که دوباره از ساقه رشد می‌کنند، دنباله نامحدودی از رویش محصولات متضاد هم را برای ساخت چنگک، چوب داس، و مازاد مورد استفاده برای گاه و هیزم امکان‌پذیر کرد. رویش بن شاخه‌ها (یعنی شاخه‌هایی که از بیخ درخت می‌رویند و نیروی آن را می‌گیرند) از درختانی مانند صنوبر لرزان و گیلاس که دوباره از ریشه رشد می‌کنند، توده‌هایی از درختان به لحاظ ژنتیکی همسان به نام کلون تشکیل می‌دهد. هرس درختان در فاصله‌ی ۲ تا ۵ متری از سطح زمین که تنه‌ای لخت و دائمی به‌جا می‌گذارد، باعث رشد شاخه‌های تنسیغی اما این‌بار دور از دسترس دام‌ها می‌شود. (۶)

در زمانه‌ی آنگلساکسون‌ها، مشاعاتِ مشجر، تحت مالکیت یک فرد بودند، اما به صورت جمعی بهره‌برداری می‌شدند. معمولاً خاک متعلق به ارباب بود در حالی که حق چرا به عامه‌ی مردم تعلق داشت و درختان مال هر دو بودند. کل شهرها از چوب ساخته شده بودند. تیرچه و پایه‌های سقف کلبه‌ها، چوب‌های خمیده‌ی شاه‌تیر زیر شیروانی‌ها، نیمکت‌های بلوطِ کلیساها، همه و همه چوبی بودند. چرخ‌ها، دستگیره‌ها، کاسه‌ها، میزها و چهارپایه‌ها چوبی بودند. در عین حال چوب منبع انرژی هم بود.

پیروزی نورمن‌ها در سال ۱۰۶۶ رسومی را که قرن‌ها بر جنگل حاکم بود، بر هم زد. ویلیام و فاتحان نورمنش (به قول توماس پین «یک حرامزاده‌ی فرانسوی با راهزنان مسلح خود») نوآوری‌هایی در زمینه‌ی ابزار غذاخوری (چنگال)، زبان جدید (قانون فرانسه)، مردمی جدید (نورمن‌ها، یهودیان) و حیوانات مختلف (گراز وحشی و گوزن و طعمه‌های شکار سلطنتی) به ارمغان آوردند. جنگل بیش‌تر به یک واحد قانونی تبدیل شد تا یک عنصر فیزیکی. پادشاه آن را منحصراً به تفریح و ورزش خود اختصاص داد.

جنگل به نماد عالی مقام پادشاه بدل شد. او می‌توانست از جنگل چوب و شکار صیله دهد. هنری سوم، به پرستار قدیمی خود، هلن از وینچستر، چوب برای مصرف سوختش هدیه فرستاد. پادشاه از جنگل دین (Dean)، مواد معدنی، زیربوته، الوار و گوزن قرمز و زرد استحصال می‌کرد. گوشتِ رانِ آهو هدیه‌ای بود

که با پول خریدنی نبود. برای شام کریسمس در ۱۲۵۱، هنری سوم ۴۳۰ گوزن قرمز، ۲۰۰ گوزن زرد، ۲۰۰ گوزن شوکا، ۱۳۰۰ خرگوش صحرائی، ۴۵۰ خرگوش، ۲۱۰۰ کبک، ۲۹۰ قرقاول، ۳۹۵ قو، ۱۱۵ درنا، ۴۰۰ خوک اهلی، ۷۰ ژله‌ی گوشتِ خوک، ۷۰۰۰ مرغ، ۱۲۰ طاووس، ۸۰ ماهی قزل‌آلا و تعداد بی‌شماری مارماهی تدارک دیده بود.

در ژوئیه ۱۲۰۳، در اوج بحران در نرماندی، شاه جان به جنگلبان اصلی خود، هیو دو نیویل، دستور داد تا امتیازات جنگل را بفروشد «تا از طریق فروش چوب و تخریب اراضی جنگلی و تبدیل آن‌ها به زمین کشاورزی کسب سود کند.» پادشاه می‌خواست پیروانش را با اعطای زمین و هدایا به اصطلاح «از آب و گل بیرون بکشد.» شوالیه‌ی سواره یک واحد قدرتمند جنگی به حساب می‌آمد: هراس‌آور، گران‌قیمت و همه‌جا حاضر. بنابراین از دل حصارکشی زمین یا تبدیل آن به جنگل‌های خالصه، رشد قدرت دولتی، توانایی درگیر شدن در جنگ‌ها و شکایت از پادشاهی بیرون آمد.

جی. آر. مدیکت می‌نویسد که عمده ناراضی‌ت‌های نهفته در پشت منشور کبیر عبارت از دو چیز بود: «سوءرفتارهای کلانترها و وسعت جنگل‌های خالصه‌ی شاهی... اکثر جنگل‌ها، مشاعات مردمی و از قبل از خالصه اعلام شدن‌شان دارای حقوق بهره‌برداری اشتراکی بودند.» در سال ۱۲۱۵ در انگلستان ۱۴۳ جنگل شاهی وجود داشت که منجر به تقاضا برای تبدیل مجدد این جنگل‌های خالصه به مشاعات در بند ۴۷ منشور کبیر شد. پس از ۱۲۱۶ جنگل‌های محدودی محصور شدند.

از کجا معلوم می‌شد که چه مقدار زمین به جنگل‌های خالصه سلطنتی تبدیل شده؟ مشاع‌سازی آن‌ها بر طبق منشور کبیر باید چگونه انجام می‌شد؟ نه نقشه‌برداری وجود داشت و نه سیستم موقعیت‌یابی جهانی (GPS). هر آنچه بود، صدای پای انسان‌هایی بود که سرگرم مسّاحی صادقانه زمین‌ها بودند. آن‌ها منطقه مسّاحی خود را با قدم‌زدن در حدود آن و مشاهده‌ی دقیق هر سنگ و هر درخت اندازه‌گیری می‌کردند. چگونه این مبارزه مغلوب تاریخ شد؟ ما می‌توانیم ردّ افسانه‌ی امروزین منشور کبیر را تا انقلاب انگلستان در سال‌های ۱۶۴۰ الی ۱۶۶۰ دنبال کنیم.

«گرایش ظریف» ادوارد گک. چهار قرن پس از ۱۲۱۵، بحران مشروعیت سیاسی قرن هفدهم آغاز شد. اصلاح‌طلبان انگلیسی می‌خواستند نشان دهند که آن‌ها مبتکر نیستند، بلکه احیاءکننده‌ی روش‌های باستانی و راستین هستند که پس از سال ۱۰۶۶ از دست رفته بودند. از خودکامگی خاندان تودور در

ابتدای قرن تا الیگارشی ویگی در پایان آن، و از خلال جنگ‌های داخلی بین «چهار پادشاهی» و انقلاب بورژوازی در میانه‌ی قرن، این بحران مشروعیت با ارجاع به منشور کبیر طرح می‌شد.

ادوارد کُک قهرمان بند ۳۹ منشور کبیر و افسانه‌ساز آن بود. او قاضی اعظم شاه پنچ بود که از کار برکنار و در قلعه‌ای زندانی شد. او در تنظیم طومارِ حقوق در ۱۶۲۸ کمک کرد. چارلز اول شنیده بود که او در حال کار بر روی کتابی در مورد منشور کبیر است. در حالی که کُک رو به مرگ بود، اتاق‌های وی مورد غارت قرار گرفتند و دست‌نوشته‌هایش مصادره شدند. در آغاز انقلاب انگلستان، پارلمان دستور بازیابی آن‌ها را صادر کرد و آن دست‌نوشته‌ها پس از مرگ کُک در سال ۱۶۴۲ منتشر شدند.

تفسیرهای کک روی بند ۳۹ منشور کبیر متمرکز شده است که بیانگر قانون قدیم انگلستان است: قانونی قدیمی و بنیادی. او آن را به پارلمان و به «ضرورت طی روند قانونی در نظام قضایی» پیوند داد. او دریافت که این بند شکنجه و بازداشت بدون محاکمه را ممنوع و حق محاکمه توسط هیئت منصفه را تضمین می‌کند. در حقیقت این بند حاکمیت قانون را پایه‌گذاری می‌کرد.

سلطنت‌طلبان و طرفداران حکومت مطلقه با آن موافق نبودند. روبرت فیلمر و توماس هابز حقوق عرفی را رد کردند و استدلال کردند که قانون فرمان حاکم است، نه بیشتر و نه کمتر. در سال ۱۶۶۷ قاضی اعظم کیلینگ در پاسخ به یکی از اعضای هیئت منصفه سامرست که به منشور کبیر اشاره کرده بود، گفت: «ما با ماگنا فارتا (*) چه داریم؟» و با این حرف خشم مردم را برانگیخت. جورج دبلیو بوش هم هنگام ملاقات با شورای امنیت ملی در ژانویه ۲۰۰۳ مزخرفاتی شبیه به این را تکرار کرد. او به آن‌ها گفت: «من نیازی به ارائه دلیل برای صحبت‌هایم ندارم. رئیس‌جمهور بودن به همین دلیل جذاب است.»

بخشی از انقلاب انگلستان دقیقاً با این هدف اتفاق افتاد که حاکمیت را وادار به «توضیح امور» کند. کُک این کار را با ارائه روایتی جدید انجام داد. «سر ادوارد کُک اهمیتی برای قانون فئودالی که در آن زمان مورد استفاده بود قائل نمی‌شد و گرایش (fetch) ظریفی به استفاده از منشور کبیر و تفسیر آن با قانون مدرن خود داشت ...». هرکسی که با مکانیک موج آشنا باشد می‌داند که «واکشی» موج (fetch یا عرض منطقه تحت تاثیر موج) نیروی خود را از مسافتی که طی کرده است می‌گیرد، نه از ماده خاصی که در هر زمان از خلال آن عبور می‌کند. استخراج ممنوعیت بازداشت بدون محاکمه، حق محاکمه توسط هیئت منصفه، حاکمیت قانون و منع شکنجه از بند ۳۹ چیزی است که از قرن هفدهم برای دولت‌های غربی بسیار محبوب بوده است. این مفاد، قلّه‌ی قدرت و ارتفاعات کمتر آن را از سگ گیر تا فرمانده کل

قوا، از فرمانده قلعه‌ی اصلی تا سرکارگر کف مغازه، از پاپ تا فرماندار محلی، از مدیر مدرسه ابتدایی تا قدر اتاق نشیمن مهار می‌کند. با این حال، زبان تصویری این تفسیر واقعیات روند کار اجتماعی نهفته در پس آن را پنهان می‌کند و عاملیت انسانی کارگران دخیل در آن را از بین می‌برد. و به این ترتیب واقعیتهای اقتصادی و اجتماعی به رسمیت شناخته شده در منشور کبیر کاملاً مبهم نگه داشته می‌شوند.

تفسیر کُک در قرن هفدهم دامنه نفوذ جهانی منشور کبیر را مشخص کرد. بعد از این که کُک در تدوین منشور سلطنتی کمپانی ویرجینیا در ۱۶۰۶ کمک کرد، این نفوذ به ماورای اقیانوس اطلس گسترش پیدا کرد. سایر منشورهای سلطنتی که مستعمرات انگلستان را در آمریکا پایه می‌گذاشتند هم به منشور کبیر اشاره داشتند (ماساچوست در ۱۶۲۹، مرلند در ۱۶۳۲، مین در ۱۶۳۹، کنتیکت در ۱۶۶۲، رود آیلند در ۱۶۶۳). در حالی که آن مستعمرات از منشور کبیر علیه اقتدار تاج و تخت انگلستان استفاده می‌کردند (دعوی حقوقی نیویورک در سال ۱۶۸۰، جیمز اُنیس در ۱۷۶۴)، همه آن‌ها وقتی که پای تجاوز به جنگل‌های مردم بومی به میان آمد، بندهای مربوط به حق استفاده عمومی از مشاعات جنگلی را به کلی نادیده گرفتند. با تفسیر کُک، منشور کبیر به ابزاری برای استقلال مستعمرات و همزمان توجیه امپراتوری حریص و مصادره گر تبدیل شد.

جنبش همترازخواهی مردم (عمدتاً در امور سیاسی و آزادی‌های اجتماعی و مذهبی ۱۶۵۰-۱۶۴۵) به عنوان تجسم منشور کبیر

بند ۳۹ کُک را می‌توان آن گونه که در چهار گوشه‌ی امپراتوری رواج یافت با تفسیر عوام در قرن هفدهم از آن مقایسه کرد. هنگامی که پادشاهان اولیه‌ی خاندان استوارت‌ها سعی در تشدید استثمار منابع جنگلی در دوره‌ی انتقال به زغال‌سنگ کردند، با اعتراضاتی روبرو شدند که عمدتاً نه از سوی بارون‌ها، بلکه بیش‌تر از جانب مردم عادی بود، زیرا حق استفاده از مشاعات جنگلی به مردم عادی مربوط می‌شد.

در پاسخ، همترازخواهان (Levellers) برای «حق، آزادی، امنیت و رفاه هر مرد، زن و کودک انگلیسی» مبارزه می‌کردند. آن‌ها استدلال می‌کردند که پارلمان نباید برخلاف قانون اساسی این سرزمین که در منشور کبیر متجلی شده عمل کند. این قانون «به حق موروثی و مادرزاد هر فرد انگلیسی» بدل شد. «جان لیلبرن، مردِ آزادزاده» (*) استدلال‌های خود را بر اساس منشور کبیر بنا کرد. او می‌گفت «آزادی کلِّ ملتِ انگلیس» در بند ۳۹ قید شده است.

حتی کسانی که در معنای اخص کلمه، عوام نبودند اما کم و بیش به طور کامل سلب مالکیت شده بودند تا پرولتاریای شهرها و بندرها شوند، بانگ رادیکال‌کننده‌ی منشور کبیر را شنیدند. در زمانه‌ی ناامیدی هر چیزی ممکن به نظر می‌رسید. در لینکلن‌شایر مردمی که مخالف تجاوز به حقوق مشاعی بودند، بر قانون زمین به‌عنوان اساس ادعای خود تأکید می‌کردند. (۷)

در ژوئیه ۱۶۴۹ وینستلی با مراجعه به مجلس عوام گفت: «از آن‌ها می‌خواهم پاسخ دهند: آیا مردم عادی از حق استفاده‌ی بلامعارض و بدون مزاحمت از مشاعات و زمین‌های بایر برخوردارند؟» «بهترین قوانین انگلستان، [یعنی منشور کبیر] توسط نیاکان ما با درخواست فوری از پادشاهانی که هنوز اربابان آن‌ها بودند، از آن پادشاهان گرفته شد. ولی با این حال، این بهترین قوانین، هنوز هم چون یوغ و دستبند، گروهی از مردم را به بردگی گروه دیگر گرفته‌اند. روحانیت و نجبا آزادی خود را کسب کرده‌اند، اما مردم عادی هم‌چنان به‌عنوان خادم این دو گروه به کار گرفته شده و می‌شوند.» (۸)

آیا منشور کبیر می‌توانست به مردم عادی کمک کند؟ برگردیم به ریشه‌های آن.

صلح ۱۱ سپتامبر و کمک هزینه‌ی بیوه‌گان. هنگام خروج از رانمید، هنوز گل بر روی چکمه‌های شاه جان خشک نشده بود که او جنگ با بارون‌ها را از سر گرفت و با پاپ علیه آن‌ها دسیسه‌چینی کرد. پاپ معصوم سوم، منشور را باطل اعلام و پادشاه را از رعایت آن منع کرد. تا آن‌جا که به پاپ مربوط می‌شد، بارون‌های انگلستان به اندازه کفار مسلمان پلید بودند. لویی که بعداً پادشاه فرانسه شد، در مه ۱۲۱۶ به دعوت بارون‌ها به انگلستان حمله کرد. پادشاه جان در اکتبر درگذشت. در فاصله‌ی زمانی بین ناقوس مرگ شاه جان و صغارت پادشاه جدید، هنری سوم، که تنها نه سال داشت، سرنوشت منشور کبیر — در واقع محل نگهداری آن — نامشخص بود.

ویلیام بلک استون به ما می‌گوید که فرانسه و انگلیس تا ۱۱ سپتامبر ۱۲۱۷ که در جزیره‌ای در رودخانه تیمز در نزدیکی کینگستون پیمان صلح امضا کردند، در جنگ بودند. لویی، پابرهنه و بدون جامه، وادار شد که از هرگونه ادعای تاج و تخت انگلیس صرف‌نظر کند و منشور آزادی‌هایی را که پادشاه جان اعطا کرده بود احیا کند. این معاهده نه تنها به دو سال جنگ داخلی پایان داد، بلکه همان‌طور که مورخ مشروطه ویکتوریایی، ویلیام استابز، نتیجه‌گیری می‌کند، این معاهده «از نظر اهمیت عملی دست‌کمی از خود منشور کبیر نداشت». در حالی که منشور در طول جنگ‌های بارونی حکم یک معاهده صلح بین شاه و بارون‌ها را داشت، انتشار مجدد آن در زمان صلح آن را به‌عنوان مبنای دولتمداری تثبیت کرد.

بقای منشور کبیر اصلی شاه جان به صلح ۱۱ سپتامبر ۱۲۱۷ بستگی داشت. این همه‌ی داستان نیست. در روزهای بعد، پادشاه جدید منشور جدیدی از آزادی‌ها را براساس منشور ۱۲۱۵ و «هم‌چنین منشور جنگل» که در ۱۲۱۷ تهیه شده بود اعطا کرد. برخلاف نسخه‌ی ۱۲۱۵ که ما آنرا می‌شناسیم، شکل نهایی منشور کبیر در واقع شامل دو منشور بود.

در سال ۱۲۲۵، این دو منشور مجدداً و یکجا صادر شدند. (۹) اعلام عمومی آن‌ها به این گونه بود که چهار بار در سال در جشن سنت مایکل، کریسمس، عید پاک، و جشن سنت جان برای عموم خوانده می‌شدند. این خواندن قطعاً به زبان لاتین، احتمالاً با ترجمه فرانسوی و شاید هم به زبان انگلیسی بود. ویلیام مک کینی می‌گوید: «این اعلام عمومی شکل نهایی منشور کبیر را [آن‌طور که از آن به بعد می‌شناسیم] تثبیت کرد.»

در سال ۱۲۹۷ به دستور ادوارد اول منشورها به قانون عمومی انگلستان تبدیل شدند. در سال ۱۷۵۹ بلک استون، هنگامی که در انتشارات دانشگاه آکسفورد کار می‌کرد، نسخه اصلی منشورها را منتشر کرد. او می‌نویسد: «هیچ رویدادی در تاریخ قدیم انگلستان جالب‌تر و مهم‌تر از ظهور، پیشرفت، تکامل تدریجی و تثبیت نهایی منشور آزادی‌ها نبوده است.» او نتیجه می‌گیرد که «دو منشور آزادی‌ها و جنگل، که از زمان صدور اولیه‌ی آن‌ها تحت فرمان پادشاه جان در سال ۱۲۱۵، اغلب در معرض خطر بودند و برای حدود یک قرن دچار تغییرات زیادی شده بودند.» در آستانه‌ی قرن چهاردهم میلادی «به شکل کامل و ابدی تثبیت پیدا می‌کنند.» در گذار از شکل معاهده به قانون، تغییرات قابل توجهی در آن‌ها ایجاد شد. یکی از پله‌های تکامل منشور، یعنی اصلاح بند هفتم آن بین سال‌های ۱۲۱۵ تا ۱۲۱۷ با افزودن این عبارات طی شد: «... ضمناً به هر زن بیوه‌شده، مستمری معقولی از چوب از مشاعات تعلق می‌گیرد.» این تغییر، حقوق زنان بیوه‌شده را به شکل چشمگیری افزایش داد.

«مستمری چوب از مشاعات» (estover of common) چه بود؟ کک توضیح می‌دهد: «هنگامی که مستمری از مشاعات به چوب محدود می‌شود، معنی آن، چوب برای تعمیر خانه، حصار و ادوات کشاورزیست.» این‌ها یک نوع چوب یکسان نیستند. آن‌ها می‌توانند به زمین کشاورزی یا پرچین مربوط باشند. فایربوت و هجربوت سهمیه‌های سوخت و پرچین‌سازی بودند. هاوسبوت و کارتبوت سهمیه برای ساختمان‌سازی و ساخت تجهیزات بودند. کک ادامه می‌دهد که مستمری‌های چوب حکم رزق، امرار معاش یا تغذیه را دارند. بنابراین، مستمری‌های چوب که از لحاظ فنی به گردآوری مرسوم چوب از جنگل اشاره دارند، به طور کلی معنای امرار معاش را پیدا کردند. وینستلی می‌نویسد: «آزادی واقعی در جایی

است که انسان به تغذیه و معاش دسترسی داشته باشد.» در میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) آمده است: «به هیچ‌وجه نمی‌توان مردم را از دسترسی به معیشت خود محروم کرد.»

بین سال‌های ۱۲۱۵ تا ۱۲۱۷ چه اتفاقی افتاد که باعث شد این عبارت در بند هفتم منشور گنجانده شود؟ پاسخ جنگ است. فرانسه به انگلستان حمله کرد. یک جنگ صلیبی سیاسی علیه انگلستان در ۱۲۱۶-۱۲۱۷ اعلام شده بود. پنجمین جنگ صلیبی علیه کفار مسلمان آغاز شده بود (ابن اثیر می‌نویسد: «انگار که تمام جهان مسلمان، مردمان و سرزمین‌های آن در این لحظه در حال سقوط به دست تاتارها از شرق و فرانک‌ها از غرب بود.» (۱۰)

جنگ، زنان را بیوه می‌کند و بیوه‌ها از مشکلات اقتصادی رنج می‌برند. «جهش تکاملی» بند ۷ بین سال‌های ۱۲۱۵ و ۱۲۱۷ این واقعیت را منعکس می‌کند. (۱۱) به همین ترتیب منشور جنگلی ۱۲۱۷ نیز حقوق مشترک فقرا را تصدیق کرد. تا آن حدی که منشور از مشاعات محافظت می‌کرد، حکم پیشگیری از ترور را داشت. قانون جزایی جنگل (Assize of Woodstock) به تاریخ ۱۱۸۴، به فقرا اجازه‌ی داشتن مستمری چوب را می‌داد، اما فقط تحت قوانین سختگیرانه. مک‌کنی می‌گوید: «جایی که ثروتمندان اموال‌شان خسارت می‌دید، فقرا آسیب به مراتب شدیدتری می‌دیدند: قوانین سختگیرانه آن‌ها را از تأمین سه مورد از نیازهای اصلی‌شان بازمی‌داشت: غذا، هیزم و مصالح ساختمانی.» در استراتفور، یک بازرس یک چهارم گندم خانواده‌ای را به جرم «برداشتن چوب پرچین برای زمین ذرت کاری خود و جمع‌آوری چوب خشک برای سوخت خود از زمین اختصاصی اعلی حضرت پادشاه» مصادره کرد. گاهی یک مستبد محلی یک دوره فرمانروایی واقعی وحشت به وجود می‌آورد. بلک استون می‌نویسد که منشور جنگل «کاهش شدید مجازات‌های جنگل را به همراه داشت و حقوق کسانی را که برای معیشت قطعه‌ای مختص به خود را در جنگل درست کرده بودند حفظ می‌کرد. آن‌ها باید از حقوق کامل چراگاه و سوخت برخوردار شوند.» به برخی از مفاد آن توجه کنید:

بند اول: و اگر کسی محوطه‌ای از جنگل را برای خود شخصی کند، آن محوطه بخشی از جنگل باقی می‌ماند و حق چرا و سایر حقوق مشاع آن برای کسانی که سابقاً به طور معمول از آن بهره‌مند بوده‌اند برقرار می‌ماند.

بند نهم: هر مرد آزادی باید حق چراندن دام و خوک خود را در محوطه‌ی شخصیش از جنگل به شرط پرداخت هزینه‌ی آن داشته باشد.

بند ۱۳: هر مرد آزاد حق دارد در محوطه‌ی شخصیش از جنگل برای بازها، قرقی‌ها، شاهین‌ها، عقاب‌ها و مرغ‌های ماهیخوار خود آشیانه داشته باشد. همین‌طور عسلی که در آن محوطه یافت شود از آن اوست.

بند ۱۴: [جنگل‌بانانی که در ازای خدمت خود سهمی از جنگل دارند می‌توانند در محدوده‌ی تحت پوشش خود از تجاری که «برای خرید و حمل چوب، الوار، پوست درخت یا ذغال با ارابه یا اسب برای فروش در نواحی دلخواه‌شان» مراجعه می‌کنند، **شیمیناژ**] (عوارض حمل و نقل منابع انرژی به مصرف‌کننده) دریافت کنند. در مقابل، کسانی که چوب، پوست درخت یا ذغال را برای فروش بر پشت خود حمل می‌کنند، اگرچه زندگی خود را از طریق آن تأمین می‌کنند، در آینده نباید شیمیناژ پرداخت کنند.

فرض کنید ابتدا ما این مفاد را علی‌رغم ظاهر فتوالتی‌شان به‌عنوان چیزهایی بالقوه با ارزش در نظر بگیریم. می‌توانیم **شیمیناژ** را به‌عنوان هزینه‌ی حمل‌ونقل و تحویل منابع انرژی به مصرف‌کننده تعریف کنیم. مراتع **مشاعی هرباژ** نام داشتند. **پاناژ** به خوک‌ها اجازه می‌داد از میوه درختان راش و بلوط در جنگل تغذیه کنند. **اجیستمنت** اجازه می‌داد تا دام‌ها در جنگل چرا کنند. منشور کبیر مانیفست توده‌ی مردم در قرون وسطا نیست، با این حال به آداب و رسوم اساسی قلمرو جنگلی اشاره دارد که یک فرهنگ مادی بر پایه آن‌ها استوار بود. (۱۲)

به طور کلی مستمری چوب بیوه‌ها اصطلاحی است که ما را به دنیایی کاملاً متفاوت می‌برد که در آن ما باید برای درک نیروهای تولید و روابط بازتولید، از **دیدگاه معیشتی** استفاده کنیم.

تاریخچه‌ی مشاعات. روند کار، بستر تجربیات بشری است؛ هرچند به قول جورج استارت تاریخدان انگلیسی (که درست قبل از جنگ جهانی اول به این نکته اشاره کرده) به ویژه در دوره‌های عروج شووینیسیم ممکن است این روند، بروز و نمود میهن‌پرستانه پیدا کند. او می‌نویسد: «فهم قدیم انگلیسی‌ها از الوار چه بود؟ چه دانشی درباره‌ی آن داشتند؟ سنت‌های پدرسالارانه‌ی استفاده از آن، چه بودند؟» چرخ‌ساز، حقیقت چوب را از طریق لمس آن با انگشتان و دستان خود آموخت. چه در تماشای بارگیری و تخلیه‌ی آرام کارگران باتجربه و چه در مشاهده‌ی کار آره‌کشی کارگران خستگی‌ناپذیر، غیرقابل اتکا و بیسواد، توصیفات استارت از اکولوژی خاک و چوب جدانشدنی است و به او یادآوری می‌کرد (و این دیدگاه درازمدت نسبت به تاریخ است) که «مسکون‌سازی این جزیره فقط هزار و پانصد سال قبل آغاز شده است و هنوز هم ادامه دارد.» راکام، گیاه شناس اهل کمبریج، بدون هیاهو اعلام می‌کند که «تبدیل میلیون‌ها هکتار جنگل به زمین کشاورزی، بدون شک بزرگ‌ترین دستاورد اجداد ما بوده است.»

یک متخصص تاریخ مشاع‌سازی به نام جی. ام. نیسن، برداشتی مشابه با استارت از استفاده از جنگل دارد: سرشاخه‌های ریخته از درختان برای خانواده‌ها، خز و علف‌های هرز برای علوفه، خاشاک یا دسته‌چوب زودسوز برای استفاده‌ی نانو‌ها و سفالگران برای کوره‌ها و تنوره‌های‌شان، جایی که دانه‌های لوبیا پیدا می‌شد، یا فندق برای استفاده‌ی گله‌های گوسفند، و جنگل جایی که می‌شد از آنجا بُرس برای تمیزکردن دودکش خانه درست کرد. جنگل‌ها مخزن سوخت، انبار غذاهای لذیذ و گنجینه‌ی گیاهان دارویی و درمانی بودند. چه کسی از آن‌ها بهره می‌برد؟ او می‌نویسد: «سوخت، غذا و مواد به دست آمده از ضایعات مشاعات، به افرادی که زمین نداشتند، حق داشتن کلبه و حق بهره‌برداری از مراتع را می‌داد. ضایعات جنگلی انواع مختلفی از محصولات مفید را در اختیار آن‌ها قرار می‌داد و مواد اولیه‌ی در دسترس آن‌ها را افزون می‌کرد. هم‌چنین به آن‌ها امکان مبادله با سایر منتفعان از مشاعات را می‌داد و بنابراین آن‌ها را به بخشی از شبکه مبادله‌ای تبدیل کرد که اصل همیاری متقابل از درون آن رشد کرد. علاوه بر این، ضایعات مشاعات، پشتیبانی بود برای اقتصاد مشاع‌نشین‌های زمیندار یا کلبه‌نشین. بهره‌برداری از آن‌ها اغلب حوزه‌ی عمل زنان و کودکان بود. و برای عامه‌ی مردم، معنی مشاع چیزی بیش‌تر از کسب درآمد بود.» (۱۳)

این اقتصاد، اقتصاد مبتنی بر رفع نیاز مصرفی یا اقتصاد معیشتی یا اقتصاد مواد خام است. این‌جا غذا هست، آتش هست. این‌جا خانه و کاشانه‌ی انسان است. این اقتصاد یا کار خانواده است. شلی می‌پرسد: «آزادی تو چیستی؟» و قبل از در نظر گرفتن عدالت، خرد، یا صلح پاسخ می‌دهد:

برای کارگر آزادی نان است،

و سفره‌ای رنگین که پهن شده.

لباس و آتش و غذا، آزادی تو این‌ها هستی

برای انبوهه‌ی مردم پایمال شده.

در این تاریخ‌نگاری‌های مشاعات، ویژگی‌های محلی و زمان‌مند، ادعاهای جهانی قانون را تضعیف می‌کنند. آن‌ها هم‌چنین گرایش به این دارند که قانون را ابزاری برای منافع شخصی حاکمان درک کنند که در برابر آن بازتاب بی‌اعتنایی فقرا را می‌توان در تصنیف‌های جنگل‌های وحشی، در گرفتن از ثروتمندان برای دادن به فقرا، و در عدم تسلیم به قوانین، صرفاً به دلیل این‌که قانون هستند، مشاهده کرد. این تاریخ‌نگاری‌ها واکنش‌های قانونی و مذهبی را در برابر مبارزات مردمی رصد می‌کنند. یک عضو اتحادیه‌ی کارگران معدن واکنش مذهبی را چنین توصیف می‌کند: «من معتقد به این اصل مقدس هستم

که خداوند زمین را به نسل بشر به‌عنوان میراثی ابدی هدیه کرده است، نه برای این که توسط قوانین دست‌ساز یک عده از دیگران گرفته شود. و مرد یا مردانی که می‌خواهند حقوق طبیعی خدادادی ما را از ما سلب کنند، باید با خطر انقلاب یا سایر شیوه‌های مقاومت مردمی روبرو شوند.» فهرست‌های شهرستان یورکشایر حاوی نام رابرت هُدِ (*) فراری در ۱۲۲۶ است. به این ترتیب، رابین هود، این مشهورترین یاغیان، در زمانه‌ی منشور کبیر ظاهر شد.

مورخین مشاعات می‌توانند در تبیین حقوق منسوب به منشور کبیر در زمان آن کمک کنند. اما اگر واقعاً منشور کبیر متعلق به دوران دیگر است، چرا به خودمان زحمت دهیم؟ آیا نمی‌توانیم «خوانشی ظریف» یا تفسیری کاملاً مناسب برای امروزمان از آن به‌دست دهیم؟

تفاوت حقوق مشاعات و حقوق بشر را در نظر بگیرید. اول، حقوق مشاعات در یک اکولوژی خاص با نظام دامداری محلی آن پیوند خورده است. حقوق بشر چنین نیست. به همین دلیل است که می‌توان آنرا به راحتی جهانی نامید. برای مردم عادی، «قانون سرزمین» در بند ۳۹ به اراده‌ی حاکم اشاره نمی‌کند. توده‌ی مردم در ابتدا به سند مالکیت فکر نمی‌کنند، بلکه به اعمال بشر فکر می‌کنند: چگونه این سرزمین کشت خواهد شد؟ آیا نیاز به کود دارد؟ چه چیزی آن‌جا رشد می‌کند؟ آن‌ها شروع به کاوش می‌کنند. این یک نگرش تقریباً طبیعی است. دوم، مشاع‌سازی در بطن یک فرایند کار جا دارد. مشاع‌سازی، ذاتی یک تجربه خاص از کشتزار، ارتفاعات، جنگل، مرداب و ساحل است. این عنصر کار [یعنی کارگر] است که وارد معاهده‌ی حقوق مشاعی می‌شود و این برآمده از تجربه‌ی زیسته‌ی اوست نه آموزش و تحصیلات. سوم، مشاع‌سازی یک تلاش جمعی است، آن‌طور که برای مثال در بسیاری از نقاشی‌های جمع‌آوری محصول به تصویر کشیده شده است. چهارم، مشاع‌سازی، مستقل از دولت و مستقل از زمان مندی قانون و دولت است. خیلی قدیمی‌تر از آن‌هاست. اما این بدان معنا نیست که مرده یا پیشامدرن یا عقب‌مانده است.

طِرسِ نفت. کلمه‌ی «منشور» از ریشه‌ای یونانی به معنای کاغذ ضخیم یا کاغذ پوستی (ساخته شده از پوست حیوانات) گرفته شده است. هنگامی که نوشته روی کاغذ پوستی پاک شود، به طوری که بتوان دوباره از کاغذ استفاده کرد، نتیجه‌ی حاصل و متن نوشته‌شده‌ی جدید را طِرس می‌نامند. این البته سرنوشت منشور کبیر نبود. با این حال، سرنوشت اقتصادی که بر آن تکیه کرده بود، چیزی شبیه به این شد.

یک طِرس اقتصادی آن است که به‌جای یافتن کلمات قدیمی روی یک کاغذ پوستی که فقط تا حدی برای نوشتن کلمات جدید پاک شده‌اند، متوجه شویم که اقتصادی که ما فکر می‌کردیم متعلق به مرحله

دیگری از تاریخ است به طور کامل محو نشده و در واقع حامل دانشی است که توسط اقتصاد جدید نادیده گرفته شده است. فرض کنید ما آن کلمات قدیم را با معادل‌های امروزی به شرح زیر مقایسه کنیم:

بُنِ غذا	حق چرا در زمین مشاع
تامین اجتماعی	حق چرای دام در جنگل
سیستم بهداشت عمومی	حق برداشت سوخت و زغال‌سنگ از مشاعات
کمک هزینه مسکن	حق ماهیگیری از مشاعات
آموزش عمومی	عوارض عبور از جنگل
بیمه بیکاری	مستمری چوب
بیمه از کار افتادگی کارگران	حق جمع‌آوری چوب‌های ریخته‌شده از درختان
بیمه سلامت	حق استفاده از درختان جنگلی که برگ آنها مورد تغذیه دام است
وام کوچک شغلی	حق تبدیل جنگل به زمین کشاورزی
کتابخانه‌های عمومی	حق نگهداری اسب در زمین‌های شاهی
رفاه	حق استفاده از چوب زمین‌های اربابی برای سوخت

با این که این مقایسه ما را به عصری طلایی رهنمون نمی‌کند، اما چند پرسش پیش پای ما می‌گذارد: آیا ستون‌های جدول به یک اندازه با جنگ، جنگ‌های صلیبی و دستیابی به انرژی هیدروکربنی سازگار هستند؟ چگونه مبارزه طبقاتی از نظر نقش دولت و پول از ستونی به ستون دیگر تغییر می‌کند؟ کدام ستون بیش‌تر به سمت ارزش‌های همیاری دوجانبه و برابری بین انسان‌ها متمایل است؟

علاوه بر اقتصاددانان اخلاقی، رابین هودها و فعالان جنبش همترازخواهی مردم، اجازه دهید نگاهی بیندازیم به چهره‌های قدری آشنا تر. کارل مارکس در کودکی در زمان عید پاک انواع توت‌ها را از جنگل می‌چید، که معمولاً در جنگل‌های شهر حقی متداول بود. بعدتر او درباره‌ی «سرقت» چوب توسط دهقانان مُزِل گزارش تهیه کرد که وی را به انتقاد از اقتصاد سیاسی سوق داد. در تبعید و فقر، او بهبودی از بیماری‌اش را در پیک‌نیک‌های همپستید هیث یافت، زمینی که بر اثر مبارزات مردم عادی حفظ شده بود. ویلیام موریس بدن و روح خود را در میان درختان شکوهمند و عجیب و غریب مُمرزِ جنگل ایپینگ، یک جنگل مشاعی ۷۰۰ ساله پرورش داد. در نمادشناسی موریس از طبیعت، جنگل مکانی بود که هم خود را در آن گم می‌کند و هم مجدداً پیدا. در اواخر قرن نوزدهم آنگاه که جنگل‌ها در سراسر سیاره

تسلیم نقشه‌ها، تجارت و قانون امپراتوری شدند، به مکانی برای رویاهای دنیای اشتراکی تبدیل شدند که اغلب در دل کتاب‌های کودکان حفظ شده‌اند: از کتاب *جنگل تا باد و درختان بید* که داستان‌شان بر روی رودخانه تیمز تنها چند قدم آنطرف‌تر از رانیمید اتفاق می‌افتاد.

قدرت رویاپردازی از بین نمی‌رود. این بخشی از روند بهبودی و تخیل است. (۱۴) راجر آستربی، شوالیه محلی لینکلن‌شایر، مکالمه‌ای را با گابریل و پیترو قدیس تصوّر می‌کند، که به او گفتند که موروثات باید به صاحبان حقّه‌ی آن‌ها بازگردانده شود و عدالت باید بدون اخذ هزینه اعمال گردد. «این قصه‌ها چه محرک و چه آرام‌بخش، باید عمیق‌ترین چشمه‌های آگاهی سیاسی را در ذهن عقب‌مانده‌ترین ساکنان جنگل‌های دورافتاده جوشانده باشند.» آزادی‌های ۱۲۱۵ از آن‌ها سرچشمه گرفتند.

در زمان جنگ، به سربازان وعده‌ی زمین داده می‌شود. منشور آتلانتیک روزولت و چرچیل در سال ۱۹۴۱، با تصویرسازی جهان پس از استبداد نازی، وعده‌ی چهار آزادی (آزادی بیان، آزادی عبادت، آزادی از نیاز، و آزادی از ترس) را داد. چرچیل بعداً نوشت که منشور آتلانتیک «برای نژادهای رنگی در امپراتوری‌های استعماری» قابل اجرا نیست. (۱۵) وقتی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد کار خود را بر روی اعلامیه‌ی حقوق بشر پس از جنگ آغاز کرد، دلبیو، ای، بی، دو بیس مسئولیت هدایت نیروهایی را که مدافع منافع مردمان مستعمرات بودند برعهده گرفت. کتاب‌های *رنگ پوست و دموکراسی و زمین را بنگر نقد ضمنی تفکیک بین حقوق بشر و منابع مشترک هستند*. از نظر او «حقوق بشر» معنای کاملاً متفاوتی برای میلیون‌ها نفری داشت که تحت سلطه‌ی استعمار بودند تا شهروندان به اصطلاح آزاد. دو بیس نویسندگان آمریکایی توافق‌نامه‌های برتون وودز که به ایجاد صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی منجر شد را به چالش کشید: «هفتصد و پنجاه میلیون نفر، یک سوم بشریت، در مستعمرات زندگی می‌کنند. نیروی کار ارزان و مواد اولیه برای صنعت و امور مالی پس از جنگ ضروری است. آیا این موضوع به هیچ شکلی در برتون وودز ذکر شده است؟» (۱۶) کنگره ملی سیاه‌پوستان در ژوئن ۱۹۴۶ پیش‌نویس دو بیس را به سازمان ملل متحد ارائه کرد: «درخواستی از همه جهانیان: بیانیه‌ای درباره‌ی نفی حقوق بشر در حق شهروندان اقلیت آفریقایی تبار ایالات متحده آمریکا و درخواست جبران خسارت به سازمان ملل متحد.»

این دادخواست، با توصیف آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار بر مبنای طبقاتی و اقامه این استدلال که محروم‌سازی عمده‌ی سیاهان در جنوب آمریکا، هم‌زمان طبقه کارگر را از حفاظت از خود در شمال محروم می‌کند، پایه‌ی تمام مباحث حقوق بشر را بر روی واقعیت‌های مادی قرار می‌دهد. دو بیس مطالب خود را

با آگاهی کامل از تاریخ انگلیس می‌نوشت. وی مشاهده کرد که دولت فدرال «پیوسته نفوذ خود را بر مبنای تجاوزگری امپراتوری گرایانه در سراسر جهان اعمال می‌کند.» و حتی زمانی که یک رهبر سیاسی قوی بتواند «منابع طبیعی را حفظ کند و آن‌ها را به توده‌ی مردم برگرداند»، این تلاش دیری نمی‌پاید. او دادخواست خود را به جهانیان چنین توصیف می‌کند: «این جستجویی بزرگ برای یافتن وجوه اشتراک» است. (۱۷)

حذف رویاهای ۷۵۰ میلیون نفری که دو بیس پس از جنگ جهانی دوم به نمایندگی از آن‌ها سخن می‌گفت، بازتاب جانشینی ایالات متحده در تاج و تخت سلطنتی امپراتوری بود. امروزه، در مواجهه با قدرت کنترل‌نشده‌ی امپراتوری، می‌توانیم به جنگل بازگردیم تا منشور کبیر را به طور کامل تفسیر کنیم، زیرا به قول شلی، «حقوق بشر عبارتست از آزادی و مشارکت برابر در مشاعات طبیعت.»

در حالی که منشور کبیر منحصر به فرد است و یک خصلت انگلیسی دارد، داستان آن داستان ستم، عصیان و خیانت است. داستانی که حالا دیگر حائز اهمیت جهانی است. ما عامه‌ی مردم هستیم که از بیرون به آن نگاه می‌کنیم. ما تاریخ آن را از بارون‌های سارقی که اول شوالیه‌های جوانمرد و سپس خداوندان قانون و بعد هم «پدران بنیانگذار» شدند دیده‌ایم. با مطالعه‌ی کارهای آن‌ها در جنگل، فلسطین، دادگاه‌های حقوقی، در سرحدات و اکنون در عراق، یاد گرفته‌ایم که مشکوک باشیم.

منشور کبیر نیازمند کنکاش بیش‌تر است؛ کاری که توسط فرمانده مارکوس آغاز شده است. این منشور برای ما بیش از آن‌چه فکرش را بکنیم دستاورد دارد. هم ممکن است دستمایه‌ای رادیکال در اختیار ما قرار دهد و هم مرهمی برای ترمیم زخم‌ها. به یاد داریم که بنای یادبود انجمن وکلای آمریکا عبارت «آزادی تحت قانون» را مظهر و تجلی منشور کبیر قرار داد. مرجع مدرن قدرت نتیجه می‌گیرد: «در مجموع منشور عبارت از بیانیه‌ی مهمی درباره‌ی حقوق حاکمیت‌شوندگان و این اصل است که پادشاه تحت حاکمیت قانون قرار داشته باشد»، و مقامات عصر ویکتوریایی آن را چنین خلاصه می‌کنند: «پادشاه مادون قانون بوده و خواهد بود.» با این حال حتی این نیز ناقص است. اگر نیازی به مظهر و تجلی برای منشور کبیر وجود داشته باشد، بگذارید آن مظهر همانا «مستمری چوب بیوه‌زنان» باشد، هم وافر و هم عادلانه.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *The Secret History of the Magna Carta* نوشته‌ی Peter Linebaugh در لینک زیر:

<https://bostonreview.net/articles/peter-linebaugh-secret-history-magna-carta/>

[1]. Norimitsu Onishi, "As Oil Riches Flow, a Poor Village Rises Up," *New York Times*, 22 December 2002.

[2]. Tuong Vi Pham, "Gender and the Management of Nature Reserves in Vietnam," in *Kyoto Review of Southeast Asia*.

[۳]. به‌ویژه مراجعه شود به

"Midnight Notes," *Midnight Oil, Work, Energy, War, 1973–1992* (Autonomea, 1992), 303–33.

[4]. Maria Mies and Veronika Bennholdt-Thomsen, *The Subsistence Perspective: Beyond the Globalised Economy*, translated by Patrick Camiller, Maria Mies, and Gerd Weih (New York: Zed, 1999).

[*]. کنایه از این که بر دوش سنت‌های قدیم‌تر از خود شکل گرفت - م.

[**]. رانیمید بیشه‌ای است در امتداد رود تیمز که گفته می‌شود منشور کبیر در آن جا به مُهر شاه جان ممهور شد - م.

[5]. J. C. Holt, *Magna Carta* (Cambridge Univ. Press, 1965), 46.

[6]. Oliver Rackham, *The History of the Countryside* (London: J. M. Dent and Sons, 1986).

[*]. در لغت به معنی گوز گنده. اصطلاحی که برای تحقیر منشور کبیر استفاده شده - م.

[7]. Christopher Hill, *The World Turned Upside Down: Radical Ideas during the English Revolution* (Viking Press, 1972), 41–44.

[*]. به کسی گفته می‌شد که برده یا رعیت نباشد - م.

[8]. George Sabine, *The Works of Gerrard Winstanley* (Cornell Univ. Press, 1941), 303; W. Wilson Hayes, *Winstanley the Digger: A Literary Analysis of Radical Ideas in the English Revolution* (Harvard Univ. Press, 1979), 240–41.

[۹]. اصل منشور جنگل در کلیسای جامع بودلیان و دورهام است، مُهر نایب‌السلطنه بر آن به رنگ سبز، و مُهر نماینده‌ی پاپ به رنگ زرد است.

[10]. Francesco Gabrieli, ed., *Arab Historians of the Crusades* (Univ. of California Press, 1969), 260.

[۱۱]. برعکس، بیوه‌های جنگ جهانی دوم مجبور بودند بدون هیچ‌گونه مستمری عمومی تنها با حقوق بازنشستگی هفته‌ای ۱ پوند، که به سختی کفاف مسکن، گرما و غذای‌شان را می‌داد، زندگی‌شان را اداره کنند. بایگانی بیوه زنان جنگ در استوک-آن-ترنت (استافوردشایر) توسط آیریس استرنج به‌عنوان بخشی از کارزاری برای بهبود وضعیت وحشتناک بیوه‌ها در اواخر دهه ۱۹۶۰ جمع‌آوری شد. نگاه کنید به:

Janis Lomas, "So I Married Again," *History Workshop Journal* 38 (Fall 1994), and Geoffrey Field, *The British Working Class in Wartime, 1939–45*, ch. seven (forthcoming).

[12]. Gareth Lovell Jones and Richard Mabey, *The Wildwood: In Search of Britain's Ancient Forests* (London: Aurum Press, 1993).

[13]. J. M. Neeson, *Commoners: Common Right, Enclosure and Social Change in England, 1700–1820* (Cambridge Univ. Press, 1993), 158–59.

[*]. اولین شکل از نام رابین هود که در اسناد دولتی ثبت شده است - م.

[14]. Robin D. G. Kelley, *Freedom Dreams: The Black Radical Imagination* (Beacon Press, 2002).

[15]. Penny M. Von Eschen, *Race against Empire: Black Americans and Anticolonialism, 1937-1957* (Cornell Univ. Press, 1997).

[16]. David Levering Lewis, *W. E. B. Du Bois: The Fight for Equality and the American Century, 1919–1963* (New York: Holt, 2000), 504.

[۱۷]. نانسی پلوسو، در توصیف انحصارِ تامّ قدرت دولتی پس از جنگ، بر مفهومِ جنگلِ سیاسی تأکید کرده است. این‌ها چشم‌اندازهایی از سیاست نژادی و قلمروِ قوانینِ امپراتوری بودند. قلمرو امپراتوری با سلب‌مالکیت از جنگل‌نشینان و سلب‌مالکیت از کسانی که از حقوقِ مُشاعی برخوردار بودند ایجاد شدند. او و همکارانش سرگرم انجام یک کاوشِ تاریخی هستند که چشم‌اندازِ جدیدی را عرضه می‌کند: چشم‌اندازِ ۷۵۰ میلیون انسانِ رنگین‌پوست و به استعمار کشیده‌شده‌ای که مشاعاتِ حقیقیِ سیاره ما بودند.